

از حصر تا حصر!

علی شکوری‌راد اخیرا اظهار داشته:

الان عزیزانی در حصر هستند که این حصر، هم خلاف قانون بوده و هم خلاف نظر مردم است. نه تنها، هواداران محصورین با این حصر مخالف هستند، بلکه مخالفین نیز توجیه نیستند که این حصر غیرقانونی، به چه جهت در حال استمرار است.

مطالبه شکوری‌راد هویدا کننده فکته شناختی با اتکای بر دیدی آنارکرونیک (پانوشته) به تاریخ است.

شعار «موسوی دستگیر بشه - ایران قیامت میشه» در سال ۸۸ قرینه‌ای بود از شعار «وای به حالت بختیار - اگر امام فردا نیاد» که در فردای دستور «بختیار» مبنی بر بستن فرودگاه‌های کشور جهت ممانعت از بازگشت امام به ایران توسط پیروان امام در تظاهرات خیابانی سر داده شد.

شعاری که سرعت تاثیر گذاشت و بختیار ناگزیر و بلادرنگ امریه‌اش را ملغی کرد.

یابش چرائی فروغ آن شعار در ۵۷ و بی‌فروغی شعار سبزها در ۸۸ موید عمق ملی‌پروان امام در ۵۷ و فکته از دغدغه ملی نبودن شعار سبزها در ۸۸ بود.

قدر مسلم اگر در ۸۸ نیز مانند ۵۷ مطالبه سبزها مبنی بر پیروزی موسوی در کل کشور «عمقی ملی» داشت در آنصورت حکومت نیز در پروای مخالفت با قاطبه ملت در پروای حصر موسوی قرار می‌گرفت.

علی‌ایحال و اکنون برداشتن حصر موسوی می‌تواند موید فراست حکومت باشد.

کسر معناداری از حواریون موسوی در موقعیتی پشت شعار «برداشتن حصر» سنگر گرفته‌اند که به زعم ایشان «یک موسوی خوب، موسوی در حصر» است!

حصر را از موسوی بردارید و در فردای آزادی، تنها کافی است موسوی یک بار دهان باز کند و از بازتولید «دوران طلایی امام» سخن بگوید و آنگاه بدنه ماکزیممی مدافعین ایشان دچار ریزش شده و موسوی را از «حصر حکومت» به «حصر سبزها» احاله می‌دهند!

اقبال به موسوی برای بدنه ماکزیممی و «هیدئنیسم سکولار» سبزها (پانوشته) از باب اضطرار و حکم اکل میته را داشته که در نبود «قهرمان خودی» دست به پردازش «قهرمان فرضی» زده و در قفای آن پناه گرفته‌اند. همانی که پیشتر نیز محمد خاتمی به آن بدین گونه اذعان داشت:

باید قبول کنیم که بسیاری از افراد هوادار ما کلیت نظام رو قبول ندارند و با اینها اصلاح ممکن نیست. (پانوش)

یک - آناکرونیک ، تباین توالی تاریخ
Anachronism

دو - هیدنیزم ، فلسفه خوشی پرستی و تمتع از لذائذ زودگذر دنیوی
Hedonism

نگاه کنید مقاله جارچیان پسر مرجانه
<https://bit.ly/2FjIT81>

#داریوش_سجادی
#میرحسین_موسوی
#جنبش_سبز

شاخصهای ابتذال!

ویدئوی «آقامون جنتلمنه» و اقبال به این ویدئو، شاخص ابتذال نزد جماعتی است که نه موسیقی را می‌فهمند و نه درکی از شعر دارند و نه شعور سُرایش را می‌فهمند.

این کمال ابتذال است که «قِر دادن» آن هم با مفتضح‌ترین «قرشمال موسیقایی» شاخص شعف و مبنای احراز هویت و ملاک ابراز شخصیت نسلی شود که برخلاف دکارت که «فکر کردن» را دلیل بر «هست بودگی خود» می‌انگاشت ایشان مُبتهجانه از آن بابت مفتخرند که:
قِر می‌دهم پس هستم!

اسباب تاسف است که علیرغم گذشت نزدیک به ۵۰ سال از فوت مرحوم شریعتی کماکان پژواک دلمویه دکتر در دهلیزهای تاریخ مسموع است که غمگنانه نهیب می‌زد:

اگر جوان شیعه و تحصیلکرده امروز هوس‌ها و هوس‌بازی‌های «بلیتیس» فاحش‌های از غرب را در زیباترین اشعارش به فارسی می‌یابد اما نهج البلاغه علی را نمی‌یابد دلیل این تناقض نشناختن است!
ملالی نیست. بقول دانی جان ناپلئون: چیزی که انتها ندارد «خریت» است!

هفت سال پیش که ویدئو کلیپ «گنگم استایل» اقبال جهانی پیدا کرد

و بیش از «یک میلیارد بار» در یوتیوب دیده شده همان موقع نوشتم:
در جهانی که «یک میلیارد» بیننده برای ویدئویی که در آن «سای» با
مبتذل خوانی مانند «علی ورجه» روی استیج با سبک سری ورجه وُرجه
کرده و هذیان می بافد و نامش را موسیقی می گذارند و جمعیتی
میلیاردی نیز برای چنین ابتدالی شیدائی می کنند! چنین ضایعه‌ای
چیزی نیست جز شاخصی بر یک مشنگیسم مزمن و جهانی!

وقتی موسیقی و خوانش موسیقایی عبارت است از تلفیق هماهنگی بین
صدائی خوش و شعری موزون و معنادار در کنار موسیقی زیبا، ریتمیک و
هارمونیک، اکنون فریادهای هسیتریک و جنون انباشته از سکس در
تولیدات «مسمما به موسیقی مدرن» را چگونه می توان به عنوان موسیقی
«وجدان» کرد؟

زمانی زنده یاد «سلمان هراتی» در یکی از سروده هایش اظهار می
داشت:

دنیا به عشق محتاج است و خود نمی داند
خدایامرز نیست تا ببیند اینک «دنیا» قبل از عشق محتاج ارزنی عقل
و شعور است!

#داریوش_سجادی
#آقا مون_جنتلمنه
#داریوش

سیاستمداران بی شعور

سنت سیاست ورزی نزد دولتمردان کاخ سفید بازتاب آن ضرب المثل
معروف آمریکائی است که

What goes around comes around

جنگ جهانی دوم هر چند با پیروزی مقتدرانه آمریکا به پایان رسید
اما شیوه پایان جنگ، حامل یک بدآموزی به دولتمردان کاخ سفید شد.
برخورد با مشت آهنین میراث ناصوابی بود که از فردای بمباران اتمی
ژاپن این باور را نزد سیاسیون امریکا نهادینه کرد تا بدون تبحر و
تسلط به آداب و ظرافات سیاسی مشکلات خودشان با دنیا را صرفاً از
موضع قدرت و تحکم مرتفع کنند.

باوری که هر چند در کوتاه مدت ذائقه قلدرا نه واشنگتن را شیرین می

کرد اما نتیجه بلند مدت مانند بومرنگی بود که ضرباتش را با قدرتی افزون‌تر به آمریکا بازمی‌گرداند
کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران علیه مصدق نمونه برجسته این رویکرد غلط کاخ سفید بود.

در کودتا هر چند بازیگردان اصلی و سفارش دهنده کودتا انگلستان بود اما بی‌طرفی و نابلدی سیاست نزد دولتمردان کاخ سفید منجر به آن شد تا ۱۵ سال بعد همه نفرت ایرانیان با «سقوط رژیم کودتا در ایران» متوجه آمریکا شود و انگلستان در سایه سیاست دانیاش مصون از امواج توفنده انقلاب اسلامی ماند

شیوه عمل نسنجیده آمریکا در لشکرکشی به عراق بعد از ۱۱ سپتامبر و بازداشت خفت بار صدام در آن جنگ نیز نماد برجسته دیگری از ناآشنائی سیاست مداران آمریکائی با ظرافت‌های دنیای سیاست است. علیرغم پلیدی و جنایتکار بودن صدام حسین اما صدام در آن مقطع و نزد افکار عمومی منطقه «قهرمان جهان عرب» محسوب می‌شد و حداقل فهم و شعور سیاسی می‌بایست به دولتمردان کاخ سفید حکم می‌کرد تا با صدام مبارزه‌ای شایسته و برخوردی آبرومندانه داشته باشند

علیرغم این بازداشت خفت‌بار و حقیرآمیز صدام در مقابل دوربین و بیرون کشیدن وی از داخل یک دخمه و جوریدن موهایش در منظر افکار عمومی، شاید توانست غرور و حس قدرت طلبی آمریکائیان را ارضا کند اما همین بی‌مبالاتی منجر به آن شد تا نطفه کینه‌ای عمیق از آمریکائیان نزد اعراب شکل بگیرد تا چند سال بعد جنبش هیستریک ضدآمریکائی داعشیزم بتواند از طریق توحش افسارگسیخته شان غیظ انباشته خود علیه آمریکا را تخلیه کنند.

ماجرای ترامپ با ایران را نیز نمی‌توان از این سیکل بسته حماقت جدا دانست.

ترامپ با تکیه بر سنت سیاسی نهادینه شده «مشت آهنین» در حالی می‌کوشد ایرانیان را در تنگنای «مذاکره از موضع تسلیم» بکشانند که روحیه ایرانی اساساً سلطه ستیز و تفاخر طلب است.

هر چند برای ترامپ و مردان ترامپ «زورگوئی در نبود شعور سیاسی» امری طبیعی محسوب می‌شود اما در نقطه مقابل ایشان، ایرانیان با اتکای بر یک هویت تاریخی و سیکل ۶۰۰۰ ساله تمدنی و روحیات اسلامی بخوبی آموخته‌اند در «مناسبات قدرت حاکم در جهان سیاست» تسلیم باج خواهی و زورگوئی نشوند.

جنگ ۸ ساله صدام با ایران نزدیک ترین نمونه از روحیه سلحشوری ایرانیان را در دسترس دولتمردان واشنگتن قرار می‌دهد و این بداقبالی ترامپ است که باج خواهیش از ایران مصادف با نسلی شده که درس‌های زیادی از جنگ ۸ ساله با صدام گرفته‌اند و در تمام دورانی

که ترامپ «هرزه مسلکانه» مشغول زن بارگی با معشوقه هایش بود، ایرانیان در حال سلحشوری در مقابل دشمنان کشورشان بوده و چنانچه ترامپ نتواند در مقابل ایرانیان اتخاذ «سیاست ورزی حاذقانه» کند آنوقت این ایرانیان خواهند بود که سیاست را به ترامپ مشق خواهند کرد همان گونه که به ۶ رئیس جمهور پیشین کردند! #داریوش سجادی

اسلام شناسان موسمی

[ویدئو را مشاهده فرمایید](#)

اسلام شناسان موسمی! شینزو آبه نخست وزیر ژاپن روز گذشته طی ملاقات با حسن روحانی از موضعی اسلام شناسانه و با نگرشی تنزه طلبانه در مقام تبیین اصلحیت اسلام اظهار داشت: دین اسلام، دین صلح و تسامح است و من همیشه به میانه روی و معنویت اسلام علاقمند بودم. هر چند اظهارات آقای آبه موید حُسن نیت ایشان می‌تواند باشد اما شناخت ایشان از اسلام فاقد عمق اندیشگی است و چنین درکی از اسلام دالی است بر درک ناقص ایشان از ذاتی و عرضی دین اسلام و دیانت مسلمین. بالغ بر ۱۸ سال پیش و در فردای عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر تونی بلر نخست وزیر وقت انگلستان سراسیمه خود را به آمریکا رساند و طی سخنرانی در کنگره آمریکا با اظهاراتی مشابه شینزو آبه گفت: ما عملیات ۱۱ سپتامبر را به حساب مسلمانان نمی‌گذاریم چون اسلام دین صلح و دوستی است! در همان تاریخ و در فردای سخنرانی بلر طی مقاله‌ای خطاب به ایشان نوشتم: کار ما مسلمانان به اینجا کشیده شده که شما می‌خواهید اسلام ما مسلمانان را به ما بیاموزانید؟! خیر آقای بلر! اشتباه به عرضتان رسانده‌اند. اسلام بالذات دین صلح طلبی نیست! هم چنان که دین جنگ طلبی هم نیست! آنچه گوهر اسلام را نمایندگی می‌کند ذات «حق طلب» و «عدالت محور» آن است و مسلمانان

برای استیفای این ذات اگر لازم باشد بجنگند، می جنگند و بغایت خوب هم می جنگند! همچنانکه در کربلا جنگیدند و اگر برای استیفای همین ذات لازم باشد صلح کنند، صلح می کنند و خوب هم صلح می کند همچنانکه در حُدیبیه صلح کردند.

ذات اسلام به کفایت قابل دفاع و مستدل هست تا برای مارکتینگاش محتاج بزرگ و آذین و آرایه و گریم و چهره آرائی نباشد. مشکل شما با اسلام برخورد ناعادلانه و ظالمانه و حق کشانه تان است که مسلمانان را بصورت تبعی موظف می کنید بمنظور استیفای عدالت و حقوق تضییع شده شان توسط شمایان متوسل به فروعاتشان شوند. اگر در فردای یازده سپتامبر محزونانه به صرافت صلح و دوستی در اسلام افتاده اید نقطه عزیمت تان را در چگالی مظالم تان در حق مسلمین قرار دهید.

حکایت ما با شما حکایت آن حاکم ظالمی است که در فردای حریق در خرمن اش غمگانه لابه می کرد:
من ندانم این آتش از کجا در خرمنام افتاد؟
و صاحب دلی گفت:
از اشک چشم یتیمان و آده دل بیوه زنان!
#داریوش سجادی

تراژدی ها !

خرداد ۶۸ آیت الله خامنه ای در قسمتی از پیغام مکتوبشان به مناسبت درگذشت بنیان گذار جمهوری اسلامی و با توجه به حضور گسترده و صمیمانه مردم در آن مراسم، تحریر داشتند:
او آن نخستین بود که دومین نداشت و امامی آنچنان را امتی این چنین شایسته است.

هر اندازه می توان بر شانیت و شایستگی دو سویه میان امام و ماموم در جمهوری اسلامی صحه گذارد اما به همان میزان نمی توان محرومیت و عدم تمکن جمهوری اسلامی از ناحیه مخالفینش را بی وقعی کرد!
حکومت در ایران هر اندازه بتواند بر فهم و شان شهروندان بنازد اما هرگز نمی تواند خجالت زده بابت اپوزیسیون بی مقدارش نباشد!
این طنز تلخ تاریخ است که زمانی در همین جمهوری اسلامی مخالفین وزین و سرشناس و سنگین ساحتی مانند عزت الله سحابی و مهدی

بازرگان‌ها و به‌آذین‌ها و کیانوری‌ها ، اپوزیسیون نظام را طلایه داری می کردند اکنون ما به ازایش سخافت‌ها و جلافت‌هایی (!) امثال مهدی خزعلی و محمد نوریزادها در داخل تا شیرین عقولی مانند رضا پهلوی و مسیح علینژاد و حسینی ری‌استارتی و «هخا و کذا» جملگی «دون کیشوت» و «سانچو پانزای» سروان‌تسی را می‌مانند که خلجان روان پریشی متوهمانه‌شان را با «خویش شوالیه‌بینی» التیام می‌دهند. طاهرا جمهوری اسلامی از این بابت با مدینه الرسول اشتراک تقدیر پیدا کرده.

رسول‌آله وقتی در حُدیبه تن به آن داد که قریش برخلاف ایشان از عودت فراریان از مدینه نزد کفار معاف باشند (!) هر چند مورد اعتراض اصحابش قرار گرفت اما بفرست می‌انگاشت: فراری از مدینه‌الرسول همان بهتر که در مدینه‌الرسول نباشد. خوش‌تر آن باشد تا آن‌انکه التجاء به کفار قریش را مُرجح بر بودن در مدینه و اقامت نزد رسول‌الله می‌دانند هر آینه در مدینه نباشند شایسته‌تر است تا آنکه با بود نامیمون‌شان آلاینده آرامش و ایوان «شهر رسول‌الله» شوند.

#داریوش سجادی

زوال آمریکا !

افول آمریکا امری است قهری و نه دفعی. محرز بودن چنین افولی بازگشت به این بداهت دارد که نطفه ایالات متحده در بطن لیبرالیسم فلسفی منعقد شد . لیبرالیسم فلسفی از ابتدا فاقد بضاعت جهت فهم بداهت بشر و حاجات ایشان بود و چنین نحافتی، آمریکا را در قامت نماینده چنان نحله‌ای محکوم به انهدامی محتوم می‌کرد. آمریکا قبل از آنکه در تاریخ محکوم به افول باشد در مبانی معرفت شناختی محروم از بضاعت جهت تبیینی واقع‌بینانه و معناشناسانه از انسان بماهو انسان بود. استراکچر فلسفی اندیشه لیبرال واکنشی قهری به سترونی کلیسای کاتولیکی بود که تمامیت معرفت خود را حول زهدگرایی و دنیاستیزی بنا کرده بود. خوش زیستی اباحه سالارانه واکنش قهری لیبرالیسم فلسفی به خشک

زیستی سترونا نه کلیسای کاتولیک بود که از بطن پروتستانسم لوتری منجر به اخلاق سرمایه داری پول سالار شد.

چیزی که بعدها ریچارد نیکسون با صراحتی شجاعانه در توصیف چستی آمریکای خوشبخت و آمریکائی خوشبخت آن را چنین توصیف کرد:

در آمریکا پول همه چیز نیست بلکه تنها چیز است به اعتبار همین پول سالاری یک سالار و افسارگسیخته آمریکائی بود که از ۲۰۰۷ که «یگانه چیز» خوشبختی آور آمریکا (دلار) در ناملايمات اقتصادی ناشی از بحران مسکن دچار هزیمت شد، از همان مقطع نیز خوشباشی پول سالارانه آمریکائی از پاسخگوئی به یاس فلسفی و «بی معنائی زندگی در فقدان دلار» ناتوان شد.

از سوئی دیگر افول امریکا امری است مقدر. مقدری آن نیز بازگشت به این بداهت دارد که این کشور فاقد چسب اجتماعی است و واحد ملیت در این کشور قبل از وفاداری ملی، پول و پول سالاری است.

آمریکا بمثابه طرف سالادی است که اجزای آن را اقوام گسترده و بعضا مهاجری تشکیل می دهد که بدون الفت ملی در سودای «خوشبختی ناشی از ثروت» به این کشور پناه برده و واحد چسب اجتماعی و ملی ایشان قبل از مفاهیم فرهنگی و اجتماعی و تاریخی و جغرافیائی تنها «دلار» است و با افول «قدرت دلار» و بحران اقتصاد در این کشور، هویت موزائیکی این کشور نیز دچار برون ریخت جلوه های خشن و نابردبار و نامتجانسی شد که تا پیش از این زیر درخشش «سالهای طلایی دلار» پنهان مانده بود.

نکته حائز اهمیت آنست که لیبرالیسم فلسفی آمریکائی با فهم معوج خود از مبانی معرفت شناسانه انسان «خوش زیستی» را در نقطه مقابل «بهنیستی» مطمح نظر اندیشه دینی و زیست مومنانه توحیدی قرار داده بود و با توسل به غول سکولاریسم اندیشه دینی و بویژه اسلامی را به چالش و همآوردی می کشید.

جدال ناکامانه و محکوم به هزیمتی که به دلائلی قابل فهم «سکولاریسم آمریکائی» را در مقابل اندیشه و مبانی معرفت شناسانه اسلام خلع سلاح می کند.

قائلین به چنین مصاف نامفهوم و محکوم به زوالی از این واقعیت اغفال می ورزند که اسلام منش است و سکولاریسم روش. این ایدئولوژی است آن متدلوزی و نمی شود افکار را با ابزار رگلاژ کرد.

#داریوش سجادی

از ناکثین تا ناکسین!

زندگی در غربت هر چند تلخی و سختی منحصر بفرد خود را دارد اما عاری از مزیت هم نیست از جمله آنکه اسباب برون ریخت چهره واقعی و بدون رتوش افرادی می‌شود که تا پیش از آن و در داخل کشور زیستمان و گفتمانی با ماسک و ناراست را عهده‌داری می‌کردند.

بر همین منوال اظهارات «حسین قاضیان» در تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی بمناسبت سالگرد رحلت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را می‌توان و باید اقراریری محسوب کرد که با صداقتی عاری از واقعیت و به برکت «دوری از مرکز» برون ریخت شده!

قاضیان در بی‌بی‌سی و بمناسبت سالگرد ۱۴ خرداد با ادعای بی‌فروغ شدن محبوبیت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی گفت:

هر چند تشییع جنازه آیت الله خمینی در ۶۷ موید محبوبیت میلیونی ایشان نزد ایرانیان بود اما دلیل آن محبوبیت بسته بودن فضا در آن مقطع بود و کسی اطلاع نداشت که همین آیت‌الله در سال ۶۷ حکم اعدام زندانیان سیاسی را دادند و کسی با چهره خشن ایشان آشنا نبود! مطابق اظهارات قاضیان:

آیت الله خمینی اکنون و بعد از مشخص شدن چهره خشن‌اش دیگر مانند دهه ۶۰ محبوبیتی نزد ایرانیان ندارد.

داعیه مزبور از منظری دموگرافیک نوعاً ادعائی «سهل و ممتنع» محسوب می‌شود. به عبارت دیگر «روح‌الله خمینی» برای بدنه‌ای از جامعه ایران از ابتدا چهره محبوبی محسوب نمیشد و اساساً مزیت نسبی «امام» نشستن ایشان در کانون نفرت چنین اقشاری بود که از اساس با «انقلاب خمینی» و «خمینی انقلاب» زاویه داشتند.

از جانی دیگر یک واقعیت را نیز نمیتوان کتمان کرد که در بازه زمانی ۵۷ تا ۶۷ بخشی از شیدائیه‌ها نسبت به «امام» محصول جوزدگی و رُمانتیسیم سیاسی افراد و اقشاری بود که دلبستگی و پیوستگی ایشان به «امام» فاقد عمق اندیشگی و صرفاً ریشه در تب و هیجان هیستری‌یونیک مبتلابه انقلاب داشت.

بر این منوال طبیعی است تا شیدائیان مزبور در فردای زوال تب و افول جوزدگی، در یک فرآیند سینوسی آنک دچار سانتی‌مانتالیسم سیاسی شوند.

علی‌رغم این بولدترین قسمت قضیه آنجاست که «ماجرای امام» و

«پیروانش» از جانب «مُشبه به قاضیان» قضاوت مُشوهانه می‌شود. این روایتی است آشنا که قبل از «امام» گریبانگیر «امام نخست شیعیان» شد و هر چند شیدائیان در فردای ترور خلیفه سوم آغوش‌گشایانه و شیداوشانه به بیعت با علی (ع) هجوم آوردند اما همان شیدائیان در فردای مزمره عدالت و قاطعیت علی (ع) مبتلا به آلزهایمر شده و علی (ع) را متهم به خشونت در صفین و جمل و نهروان کرده و در کوفه خونش را مباح افتاء کردند!

ناکثین دیروز همان قضاوتی را با علی (ع) کردند که ناکسین امروز با خمینی می‌کنند و طُرفه آنکه همه جذابیت علی (ع) نزد پیروانش قاطعیت ایشان در قله‌کن کردن چشم فتنه در صفین و جمل و نهروان بود که ۱۴۰۰ سال است شیعیانش را شاداب محبوبیت اقتدار امامشان نگه داشته. همچنان که همان اعدام‌های ۶۷ رغم ترشروئی شُبه فروشان، فزونی‌دهنده به غلظت محبوبیت ناشی از قاطعیت امام نزد پیروان امام است.

#داریوش سجادی

از رُما نتیسْم انقلا بی تا سکولاریسم رُما نتیک!

سعید حجاریان در امریه‌ای نوین بمنظور بسیج مردم و در پروای جنگ محتمل آمریکا با ایران (!) جنبش اصلاحات را فراخوانده تا سازمان‌دهنده تشکلی تحت عنوان «نیروی مقاومت صلح‌طلب» شوند تا از این طریق به جهان گفته شود جنگ‌ها چه عواقبی دارند از جمله آنکه پس از حمله آمریکا به عراق چندین هزار کودک کشته و زخمی شدند بی‌آنکه اثری در افکار عمومی جهان به‌جا گذاشته باشد حجاریان در ادامه گفته:

این مدل به سایر کشورها قابل تعمیم است و تفاوتی ندارد کودک‌کشی و بی‌خانمانی و قحطی و ویرانی در چه نقطه‌ای اتفاق بیفتد. هر چند دغدغه ضدجنگ و همه‌همه صلح دوستانه حجاریان ممدوح است اما مقبول نیست.

حجاریان در حالی در امریه نوین‌اش کودک‌کشی و بی‌خانمانی و قحطی و ویرانی را بصورت عام و بیرون از چیستی و کجائی و چرائی هر جنگی

امری غیر قابل دفاع و مذموم معرفی کرده که تا پیش از این «جنبش اصلاحات تحت امر ایشان» طلایه دار شعار «نه غزه نه لبنان – جانم فدای ایران» بود و مصطفی تاجزاده همسنگر قابل وثوق حجاریان با توسل به شعار «سوریه رو رها کن» معترض مبارزه نیروهای سپاه در دفاع از مردم سوریه بودند.

چنین تَلَوّنی را نباید ناشی از تذبذب و نفاق ایشان دانست بلکه ریشه آنرا می‌توان در بسآمد اجتناب‌ناپذیر انقلاب اسلامی واکاوی کرد که بصورت طبعی گریبانگیر آن بخش از انقلابیون شد که دلبستگی و پیوستگی‌شان به انقلاب اسلامی قبل از آنکه ناشی از تفتن به مبانی معرفت شناختی «انقلاب خمینی» و «خمینی انقلاب» باشد بدون عمق اندیشگی صرفاً محصول قلیان و برون ریخت احساساتی شیداوشانه به «خمینی انقلاب» و «انقلاب خمینی» بود.

بدین اعتبار رویش و رُمبش و جوشش سینوسی چنین افرادی در مسیر انقلاب را می‌توان در حد فاصل «رُمانتیسیم انقلابی» تا «سکولاریسمی رُمانتیک» معنایابی کرد که حسب اقتضا در جوگرفتگی (هیستری یونیک – Histrioni) مبتلا به ۵۷ ازدواج‌شان را در نامتعارف‌ترین شکل ممکن در مسجد برگزار می‌کردند (تاجزاده) و آنک با مراودات عاشقانه از زندان دهه ۹۰ می‌کوشیدند در پیرانه سری دست به بازیافت سال‌های از دست رفته محسوب شده خود در رُمانتیسیم انقلابی دهه ششت‌شان بزنند. بر این منوال نُرمالیزاسیون مطمح نظر حجاریان پیش از آنکه روال‌مند کردن انقلاب اسلامی را افاده کلام کند اسم رمزی جهت استتار «آنُرمالی» آن بخش از اصحاب انقلاب را تداعی می‌کند که مبتلایان از این طریق مایلند ناراستی قامت خود با استقامت انقلاب اسلامی از طریق شکستن آئینه‌ها، فرافکنی کرده باشند.

#داریوش سجادی

غُرَش در جنگل!

مواضع پان‌دولی ترامپ نسبت به ایران از منتهی‌الیه خصومت و قلدری و جنگ‌طلبی تا آغوش گشائی و گشاده‌روئی جهت مذاکره و بهبود رابطه با تهران، موید زوال تصمیم‌گیری ناشی از افول «قدرت و مهابت»

ابرقدرتی است که زمانی کمترین ترشوئی‌اش، انگاره غرش شیری در جنگل را تداعی می‌کرد که به درنگی «جنگلیان» را در پروای قهاریت و قاهریت «سلطان» به صرافت خاکساری و چاکرسالاری می‌انداخت و اکنون «سلطان دیروز» بی‌حرمانه خود را در تله «فراست و تدبیر» و «چابکی و چالاکي» حریفی تازه نفس، نالان و ناتوان می‌بیند.

غرش در جنگل یا «the Rumble in the Jungle» گزاره ای بود که اکتبر ۱۹۷۴ و بعد از مسابقه بوکس سنگین‌وزن جهان بین محمدعلی کلی و جورج فورمن فضای رسانه‌ای آمریکا را تسخیر کرد و علاقه‌مندان به ورزش بوکس را مفتون هنرنمایی زیرکانه «کلی» در مصاف با «فورمن شکست‌ناپذیر» کرد.

محمدعلی در آن مسابقه ضمن تطفن به «قدرتمندی ناچالاکانه فورمن» و علیرغم اشتهاش به رقص‌پائی زیبا لیکن در رقابت مزبور بجای مشت‌های فولادین، فورمن را مقهور تدبیر خود کرد و عامدانه طی ۸ راند تنها در گوشه‌ای از رینگ گارد دفاعی گرفت و با جاخالی‌هایی بموقع فورمن را آزاد گذاشت تا هر اندازه می‌تواند با کوبش مشت‌های سنگین خود به گارد بسته‌اش انرژی خود را از دست داده و در میانه راند هشتم بود که «کلی» در بهترین فرصت مقتضی و در اوج بى‌رمقى تحمیلی به فورمن ناغافل آن غول شکست‌ناپذیر رینگ را با مشتى مهيب و سنگين نقش بر زمین و «ناک‌اوت» کرد!

ترفندی که اینک ایران نیز حاذقانه آن را در مصاف با ترامپ بکار گرفته و ضمن بی‌وقعی به هم‌آوردخواهی کاخ سفید موفق شده آمریکائیان را در زمین سیاست و نظامیگری مبتلا به یک‌هائپراکتیوی مشعوفانه کند تا از قبال آن «خویش‌شیدائی» انرژی ترامپ و مردانش را تخلیه و بزنگاه فراغ برای پایان شکست‌ناپذیری واشنگتن را بسترسازی کند.



راند هشتم تهران و واشنگتن برخلاف رویکرد قلدرانه آمریکائی‌ها، راند تدبیر است. تدبیری که قبل از بازوانی فولادین، مردانی فهیم را می‌طلبد.

فراستی که ایرانیان بدان شهره‌اند و با همان ترفند «تهمتن» شاهنامه‌شان در مصاف با «اکوان دیو» آنگونه آن پلشتی را فریفت و سر بُرید که:

به دریا نباید که اندازیم، کفن سینه ماهیان سازیم
به کوهم بیاندار تا ببر و شیر، ببینند چنگال مرد دلیر

#داریوش سجادی